

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردم که طبق قاعده‌ای که گذاشتیم، مرحوم شیخ اول کلماتی از مرحوم شیخ می‌خوانیم. بعد از اینکه مباحثی را در باب کذب مطرح فرمودند، البته عرض کردم انصافا ایشان در دو مورد بحث کردند. بحثشان انصافا خیلی منسجم نیست. به هر حال فعلا ما همین جور حالا عبارات ایشان را می‌خوانیم. یک مقدار سعی می‌کنیم خودمان به بحث ایشان یک انسجامی را بدهیم.

به هر حال بعد از این دوسه بحثی که گذشت، ثم انه در صفحه ۱۶ چاپ جدید، لا ینبغی الاشکال فی ان المبالغه فی الادعا و ان بلغت ما بلغت لیست من الکذب؛ البته عرض کردیم انعقاد ظهور کلام در اعم از آن چیزی است که ما معنای حقیقی می‌گوییم. مجموعه معنایی حقیقی، مجازی، کنایی، استعاره، تشبیهات، این مجموعه‌ای است که از آن مجموعه تشکیل می‌شود. این طور نیست که معنای لفظی، ما نمی‌توانیم لغت را یک کتاب قاموس، یک کتاب منجد، دستان را بگیریم کلمه کلمه آن را به آن معنا بکنیم.

به قول او گفت که زمین خوردن اکلت الارض، این مثل آن در می‌آید. غرض به هر حال کلام باید به یک نحوه اصطلاح منسجم باشد. البته کلام مدالیل متعدد دارد و ملاحظه این مدالیل کاملا موثر است. و آنچه که ما در باب کذب اخیرا توضیحش را دادیم، کذب در حقیقتش لا مطابقت است، در مقابل صدق که مطابقت است. آن وقت این را می‌توانیم به جهات مختلف، واقع را نگاه بکنیم، مراد را نگاه بکنیم، دلالت سیاقی را نگاه بکنیم، دلالت لفظی را نگاه بکنیم، موارد مختلف را بررسی بکنیم.

آن وقت مبالغه چون در عرف ما جاری است، در عرف انسانها جاری بوده، و قرائن برایش هست، این را از باب کذب نمی‌دانند. می‌دانند که دارد مبالغه کند مثل بحث شوخی هم گذشت، اگر قرائن کافی باشد، این دیگر به عنوان کذب حساب نمی‌شود. مبالغه به آن معنا نیست. حالا فرض کنید همین شعر فردوسی که دو شعر دارد، که گفت برو دست رستم ببند، نبندد مرا دست چرخ بلند. خب چرخ بلند، صد برابر فردوسی هم دستش را می‌بندد. کاملا واضح است که این در مقام مبالغه است یا شود کوه آهن چون دریای آب، اگر بشنود نام افراسیاب؛ یک پنبه هم دریای آب نمی‌شود چه برسد کوه آهن. قطعا چنین چیزی وجود ندارد. یک کاغذ هم آب نمی‌شود اگر نام افراسیاب، صد بار هم گفته شود. لکن خب معلوم است، مقام، مقام مبالغه است، مقام به اصطلاح تأکید در عنوان آن است. با این شواهد، عرف این را به اصطلاح کذب نمی‌دانند.

بله، ایشان می گوید ولو بما یدخل فيه اذا كانت في غير محل لکن ماله انسان قبیح منظر شبه وجهه بالقمر؛ این هم مشکل است. ایشان می گوید که این دیگر خیلی واضح است که مثلاً خیلی زشت باشد، بگوید مثل ماه است.

بله، الا اذا بنی علی گونه کذلک، یک نکته دیگری که هست، عرض کردم حالا ایشان مرحوم شیخ چون بعد می خواهم مناقشات با شیخ را انجام بدهم. ببینید ما در کلام باید در مجموعه را نگاه بکنیم. در مجموعه ای که از مجاز هست، کنایه هست، استعاره هست، تشبیه هست، این مجموعه را باید نگاه کنیم. این یک. و انشاء الله حالا یک جا، چون سابقاً هم توضیح دادیم بعد توضیح بیشتری عرض می کنیم. چون در مثل مجاز یا کنایه، ولو آقایان هم مثلاً غالباً یک تصرف لفظی می دانند یا از سکاکی نقل شده اگر راست باشد، چون می گویند سکاکی خلاف این را گفته، یک نوع مجاز و تجاوز در اسناد می بیند. ۴:۲۵ • لکن بعید نیست آن که با مطابق با ارتکازات عقلایی هست و این که در جامعه وجود دارد، بعید نیست آن چیزی که او می بیند، و نه آن چیزی که واقع هست. چون گاهی ممکن است شاعر یا آن شخص، حالا آن به اصطلاح مراد ما از شاعر به همان معنای شعر به معنای منطقی اش نه به معنای عرفی که شعر باشد. یعنی یک مضمون شعری، یک به اصطلاح برهان شعری است، کلامی که شعری است، جنبه به اصطلاح تصرف در احساس دارد.

عرض کردیم آن که به ذهن ما می آید این است که بعید نیست در آن معانی شعری به این معنا، آن یک تصویری می کند یک ذهنیتی را می بیند، در آن ذهنیت او این کذب نیست؛ ولو چنین چیزی در واقع وجود ندارد. همان فرقی را که آقایان بین کذب مخبری و خبری گذاشتند. این کذب مخبری نیست، اگر به اصطلاح اینها بخواهیم وارد بشویم. آن معنایی که من می گویم شاعر درک می کند، آن از بحث کذب مخبری و خبری هم خارج است، یک احساس دیگری است، بالاتر از این احساس های متعارف است. قول عطار می گوید شعر و عرش و شرع از هم خاستند، در عرش اعلی سیر می کند به قول این شعر عطار. تا جهان زین سه حرف آراستند. غرضم این است که آن حالت شعری اش یک حالت خاصی است. آن را اگر بخواهیم حالا به اصطلاح فقهی اش بکشیم، که ایشان می گوید الا اذا بنی علی گونه کذلک فی نظر موده، او این را مثل ماه می بیند، نمی شود این، فان الانظار فاختلف فی التحسین والتقیح، کالدقائق فی المفهومات؛ راست است این مطلب. لکن نکته فنی اش این است که می خواهیم به اصطلاح فقهی صحبت بکنیم، این جور بگوییم، اینجا کذب مخبری نیست، کذب خبری است. وقتی انسان زشتی را تشبیه به ماه می کنند و واقعاً هم اعتقادش این است که ماه است، این کذب مخبری، دروغ نگفته، راست گفته، مخبری، اما کذب خلاف واقع، این اصطلاح فقهی.

س: می شود آقا تصور کرد؟

ج: بله آقا چرا نمی شود اعتقادش این است

س: کریه المنظر را آخر همه

ج: می گویند حتی لیلی هم می گفتند زشت بوده، او گفته شده که اگر ۶:۴۳

به هر حال می شود این، اما با قطع نظر از این نقطه، با قطع نظر از این اصطلاح فقهی و کذب مخبری و خبری، این اصولا قدرت شاعر است. این اصلا قدرت شعری و قدرت احساس همین است. لذا الان هم مدتهاست دیگر حالا مثلا دو سه قرن است، در اروپا و غرب یک سبکی به نام اصطلاح ایرانی ها کویسم، عرب ها کیوب یعنی مکعب به اصطلاح، عرب ها هم ترجمه اش کردند تکعیب. تکعیب یعنی مکعبات، شکل مکعب. مراد از نه اینکه شکل مکعب بکشد، مراد این است که این طور که خودشان تفسیر می کنند کویسم را، نقاش بیاید آنچه را که می بیند تصویر بکشد، نه آنچه را که هست. ممکن است یک انسانی ظاهرش زیبا باشد، در نظر او مثل یک حیوانی است. این می آید آن شکلی را که این می بیند نه آن شکلی که هست. این دو تا دیدگاه هست. حالا به قول آقایان مخبری و خبری گرفتیم به اصطلاح فقهی. اما کسانی که با آن فن آشنا هستند بحث مخبری و خبری نیست، این دو دیدگاه هست، در آن دیدگاه می بیند. این این طور نیست. این شعر سابقا هم شعر معروف ابن فارض را که از خلیات معروف در لغت عرب است. شعری دارد شربنا علی ذکر الحبيب مدامة، مدامة یعنی شراب، که ما شراب می خوردیم، سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم، اولش این جوری است. قبل از اینکه به اصطلاح انگوری خلق بشود ما مست آن شراب می شویم. بعد بیت دومش لها الکأس البدر، این جام شراب یا ساق را تشبیه به بدر می کند. لها الکأس البدر و هی شمس، خود آن شراب هم تشبیه به خورشید می کند. خب خورشید با بدر جمع نمی شود، اما در تصور شاعر، این یک درجه خاص

س: قشنگ بود آقا

ج: هان قشنگ بود. خب شما هم پسندیدید.

لها الکأس بدر، و هی شمس یریدها هلال، و هلال آن به اصطلاح شاخه رویا ساقی را، تشبیه به هلال می کند، یدیرها هلال و کم یدو اذا مزجت نجم، یعنی وقتی که آن حباب هایی که روی شراب پیدا می شود تشبیه به ستاره می کند. خب ببینید چنین چیزی در خارج نیست دیگر، ستاره و بدر و هلال و شمس و چنین چیزی در خارج پیدا نمی شود. اما این در ذهنیت این شاعر دقت کردید؟ نه اینکه فقط پیدا نمی شود، به قول آقا خیلی هم قشنگ است. یک زیبایی خاص خودش را دارد.

این همین است که مرحوم شیخ اذا بنی علی کونه کذلک فی نظر ماده؛ این در حقیقت ما توضیح دادیم در محل خودش حالا چون بعد هم باز دو مرتبه عرض می کنیم. اصولاً این مجموعه تصرفات ادبی این یک مجموعه ای نیست که در لفظ استعمال لفظی غیر ما وضع له مثلاً، در ذهن آقایان، این خیلی ساده است، حرف بی اساسی است. یا مثلاً یک نوع تجوز در اسناد باشد. مجاز عقلی به قول آقایان. آن هم نیست. در حقیقت یک نوع ابداع نفس است. یعنی آن یک صورتی است که او می بیند، درست می کند. آن صورت را به اصطلاح ایجاد می کند. او به آن صورت می بیند.

گفت بامی سرخ تر از تاج خروس در شب تیره تر از پر غراب، غرض این هر دو را می بیند با اینکه اینها شاید در خارج کمتر با هم جمع بشوند.

علی ای حال کیف ما کان این را حالا چون به هر حال ایشان فرمودند من هم یک توضیحی بعد عرض می کنم.

و اما التوریه، ایشان به مناسبت اینکه بحث ادعا، البته این بحث توریه را هنوز نفهمیدیم چرا یک دفعه شیخ در اینجا آوردند. انشاء الله عبارت ایشان را می خوانیم و ایشان در بحث لطیفشان و بحث اساسی شان در توریه که روایت هم دارد، این به حسب این چاپی که الان پیش من هست، جلد دو است. صفحه ۲۲ نگاه بکنید؛ چون ایشان می گوید و اما الکلام فی المقام الثانی که مصوبات کذب باشد، فاعلم انه یسوق الکذب لوجهین، یکی اضطرار، انسان مبتلا بشود ضرورتی پیدا بکند، این مسوق اول ایشان است. این مسوق دوم هم با یک فاصله نسبتاً معتنا بهی، الثانی ارادة الاصلاح، در مسوقات کذب، در صفحه ۳۱.

آن وقت وقتی که بحث ضرورت را مطرح می کند که انسان مضطر بشود یا مکره بشود به تعبیر ایشان، که بعد هم متصدی بیان فرق بین اضطرار و اکراه می شود، بعد در این بحث وارد می شود که کی اضطرار پیدا می شود، وقتی که امکان توریه باشد یا نه، که در حقیقت از صفحه ۲۲ می شود. و لا اشکال فی ذلک کله انما الاشکال و الخلاف فی انما هل یجب حینئذ التوریه لمن یقدر علیها، آن وقت ایشان در اینجا یک مقدار عبارات فقها را می آورند، بعد روایات را می آورند، که اصولاً توریه کذب نیست. و می تواند توریه بکند. و مشکل ندارد. لازم نیست و انشاء الله توضیحش را هم عرض خواهم کرد. این روایت را ما داریم، این روایت البته الان سندش پیش ما معتبر نیست. از رساله ۱۲:۳۱ به سند غیر معتبر که شخصی می آید دم در می خواهد می گوید به کنیرت بگو یا به غلامت بگو یک دایره ای بکش بگو اینجا نیست، یعنی در این دم در نیست که مراد خانه باشد. این را انشاء الله من توضیح می دهم. همین فرع را بین فقهای اهل سنت مطرح شده، مثل

ابراهیم نخعی می گفت که اگر آمد گفت بگو در مسجد هست، بروید مسجد مثلاً، راجع به خانه چیزی نگو، بروید مسجد ببینید کجاست، مثلاً اینجوری. و باز از شعبی که عامر بن شراحیل باشد از او نقل شده نه، می توانی همان جا یک خطی بکشی بگویی اینجا نیست. روایات ما با روایت عامر شعبی می خورد. این روایتی که ما داریم در کوفه عرض کردم، آراء اهل کوفه در روایات ما خیلی موثر است. یکی آراء اهل کوفه یکی آراء اهل مدینه. این هم یکی از مثال هایش. دو تا نظر بوده در این مسئله. ابراهیم نخعی می گفته که نگو اینجا نیست، چون اینجا یعنی خانه، این کذب است.

س: آقا این ابراهیم نخعی که الان این فرض را ۱۳:۴۱

ج: نه نه، ابراهیم خیلی، از تابعین است، از معروفین کوفه است.

اما شعبی می گفته نه، یک دایره ای بکش بگو اینجا نیست. همین مطلبی را که شعبی گفته بعینه ما از امام صادق (ع) داریم. البته سندش ثابت نیست.

انشاء الله بعد می خوانیم. اینها را یکی یکی توضیح می دهیم. عرض کردیم حالا ما نمی دانیم مرحوم شیخ چرا یک دفعه جابجا کرده. حالا به هر حال به ذهن می آمد که ای کاش مرحوم شیخ یک انسجامی به بحث می دادند.

علی ای حال ایشان وارد این بحث می شود و وارد این می شوند که آیا توریه غیر از ادعا، مبالغه، آیا این هم جزو کذب است یا نه؟ و هی ان یزید بلفظ مع ان المطابقه، عرض کردم فعلاً حالا عبارات ایشان را می خوانیم، بعد هم انشاء الله اگر خدا توفیق داد عبارات آقای خویی و بعد هم تحقیق مسئله به همین مقدار اکتفا می کنیم.

و قصد من القاء الکلام ان يفهم المخاطب منه خلاف ذلك مما هو ظاهر فيه عند مطلق المخاطب، او المخاطب الخاص؛ یا عامه مردم یا اینکه الان محل کلام است.

کما لو قلت این مثال هم هست در کتب اهل سنت هم هست. فی مقام انکار ما قلته فی، ما در اینجا می موصوله است. می خواهی انکار بکنی چیزی را که گفتم. علم الله ما قلته، این علم الله ما قلته خیال می کرد من نگفتم، ما یعنی نگفتم. اما شما می گوید علم الله ما، آنچه که گفتم، می شود ما را اراده موصوله بکنی ولو او سالبه بفهمد.

و اردت بکلمه ما الموصوله و فهم المخاطب انا فیها و کما لو استأذن رجل بالباب فقال الخادم له ما هو ها هنا و اشار الی موضع خال فی البيت؛ این مطلب که الان ما هو ها هنا و اشار الی موضع خال، چون می گویم شیخ حالا بعد ذکر کرده، این صفحه چند بود؟ صفحه ۱۷ بود در این چاپ ما. صفحه ۲۰ ملاحظه بفرمایید، و فی مستطرفات السرائر، عرض کردم سرائر ندارد به این لحاظ. این حدیث فعلا ما جایی که داریم از مستطرفات سرائر است، از غیر آن هم نداریم. فعلا منحصر به این کتاب مستطرفات سرائر است که این مشکل دارد. از کتاب ابن بکیر، عبدالله بن بکیر

س: آخر سندش چه فرقی دارد این مستطرفات؟

ج: آخرش است، آخر سرائر ایشان

س: یعنی ملحق شده به آن یعنی

ج: خودش نوشته، چرا. البته معروف شده به اثنی الصفحات، لکن اولش دارد نوادر، کتاب النوادر، هو هذا نوادر، باب نوادر، بعد از اینکه کتاب تمام می شود به عنوان نوادر آورده است. مجموعه روایاتی را آورده، نمی دانم سی و چهار تا سی و هشت تا کتاب است از اینها نقل کرده، در اختیار ایشان بوده، یکی هم همین کتاب ابن بکیر. این ارزش علمی ندارد، این سند مشکل دارد، حالا با قطع نظر از مشککش، قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یستأذن علیه فیکول ۱۶: ۴۱ قولی لیس هو ها هنا، فقال لا بأس لیس بکذب؛ این مثالی که ایشان زد این روایت است.

عرض کردم این مثال بعینه در کتاب غزالی هم، حالا می خواستم بیاورم دیگر احتیاج ندارد خود آقایان مراجعه کنند، در کتاب غزالی، نشد بینم مصدرش را کجا نقل کرده، یکی نقل کرده از شعبی که این همین حرف را زده شعبی. این هم از بزرگان کوفه است شعبی. و نقل کرده از نخعی به نظرم ابراهیم نخعی یا ابراهیم ابی لیلا نقل کرده که نه، نگو لیس هو ها هنا، به او مثلا بگو بروید مسجد، بروید مسجد سوال کنید. یعنی اصلا راجع به خانه صحبت نکن، توریه هم نکن.

علی ای حال لکن این روایت عرض کردم فتوا الان بر این روایت هست. و شواهد عرفی هم دلالت می کند. انصافا شواهد عرفی هم کافی است.

بله، انشاء الله چون خلال بحث مرحوم شیخ یک اشاره‌ای می‌کند من عرض خواهم کرد. این لیس بکذب، مراد این است که عنوان کذب بر آن صدق نمی‌کند. شیخ یک احتمال می‌دهد که ملاک کذب بر آن صدق می‌کند. کذب نباشد اما ملاکش باشد. حالا انشاء الله بعد چون فعلا بگذارید من عبارت ایشان را یک توضیحی بدهم آنجایی که گیر دارد توضیح بدهیم. بعد تنقیحش را گذاشتیم برای بعد. و کما لو قلت اليوم ما اكلت الخبز؛ البته این مثالی که ایشان زده، یک مقداری ابهام دارد. و تعنی بذلک حالة النوم؛ این با کلمه اليوم نمی‌سازد انصافا خیلی بعید است. الی غیر ذلک. بله درست است موارد توریه زیاد است.

فلا ینبغی الاشکال فی عدم کونها من الکذب؛ عرض کردم مشکل کار ایشان توریه را خیلی حالا ظاهرا در اینجا توریه را دارند شرح می‌دهند یعنی وارد این شدند که... لکن معروف‌ترین چیزی که در باب توریه هست، حدیثی است از رسول الله (ص) ان فی به اصطلاح معاریض، ان فی المعاریض لمندوحة؛ معراض یعنی گوشه کنایه زدن، خود عرض یعنی به اصطلاح اینجا تعریض، تعریض گوشه زدن کنایه زدن. پیغمبر (ص) می‌خواهند بفرمایند ان فی المعاریض لمندوحة، تصادفاً شیخ این را نیاورده، این بحث ان فی المعاریض لمندوحة، این جزو روایات معروفی است که از این در می‌آید که معاریض یا توریه‌ها اینها اصولاً حرام نیستند، کذب نیستند.

س: سند صحیح دارد این معاریض پیامبر (ص) فرمودند؟

ج: بله، سندش الان توی ذهنم نیست، نگاه کردم، دارد اما امروز نشد نگاه کنم. امروز هم نگاه کردم سابقاً هم نگاه کردم، یادم رفت سندش را نگاه کنم.

علی ای حال ان فی المعاریض، نه سابقاً نگاه کردم یادم رفته، و الا سندش را هم نگاه کردم. و لذا صرح الاصحاب فی ما سیأتی من وجوب التوریه عند الضرورة؛ این مراد از فیما سیأتی در همان امر اول در مقام ثانی است. بانه یوری بما یخرجه من الکذب؛ البته صحیحش کذب است حالا ما تسامحاً کذب می‌خوانیم. بل اعتراض جامع المقاصد علی قول العلامة فی القواعد؛ البته خب این بود دیگر، یک مدت زمانی عرض کردم صاحب جواهر، شوخی می‌کردند که جواهر مثلاً در رجا دارد که در یک مسئله سه تا روایت هست، لکن این سه تا روایت، لا تقارن محتمل کلام العلامة؛ محتمل، حالا اینها کلمات جامع المقاصد و علامه تا یک زمانی خیلی محور بود، در آنها حساب‌های خاصی می‌کردند، مردم بزرگی هستند اما خب دیگر محور قرار گرفتند هم شاید خیلی دقیق نباشد.

فی مسأله الودیعه اذا طالبها ظالم بانه، طالبها ظالم يجوز الحلف کاذباً، و تجب التوریه علی العارف بها؛ اما اگر کسی توریه بلد باشد بتواند این جور نه که بدتر آن ظالم، ظلمش را بیشتر بکند، اشکال ندارد.

قال فی جامع المقاصد، این اشکال جامع المقاصد است؛ بان العبارة لا تخلو من مناقشة حيث تقتضى ثبوت الكذب مع التوریه و معلوم ان لا كذب معها؛ اصلا با توریه كذب نیست. آن روایت عرض کردم آن روایت تصریح می کند لیس بكذب، یعنی بعبارة اخرى به قول آقا یان متأخر ما شبهه حكومت است، شبهه تخصیص نیست. نمی خواهد بگوید كه این جایز است كذب، لكن اصلا این كذب نیست. و وجه ذلك ان الخبر باعتبار معناه و هو المستعمل فيه كلام ليس مخالفا للواقع؛ این كلام به حد مدلول استعمالی اش مخالف با واقع نیست. و انما فهم المخاطب من كلامه امرا مخالفا للواقع لم يقصده المتكلم من اللفظ. بله، مخاطب این را فهمیده، لكن این قصد نیست. در اینجا عده ای وارد این بحث شدند كه آیا اعتبار در باب صدق و كذب مراد است یا مستعمل فيه است. من سابقا اشاره كردم چون می خواهیم بحث را بعد تحقیق بکنیم بعد عرض خواهم كرد. ظاهر شیخ مستعمل فيه را گرفته است نه واقع به معنای مراد. و انما فهم بله، و انما فهم المخاطب من كلامه امرا مخالفا للواقع لم يقصده المتكلم من اللفظ. نعم، این كه من اشاره هم كردم، لو ترتب علیها مفسدة، حرمت من تلك الجهة؛ نه به عنوان كذب، مگر دارای مفسده دیگری باشد.

اللهم الا ان يدعى ان مفسدة الكذب و هي الاغراء موجودة فيها، حالا ایشان تعبیر به مفسده کرده است. ما متعارفان تعبیر می کنیم به ملاکات. ملاک كذب در آن هست. اصطلاح ما بیشتر حالا ملاکات است. و گاهی تعبیر می کنیم به فقه مقاصد. حالا دیگر الان بیشتر به فقه مقاصد. مقاصد مراد ملاکات است. ملاک كذب درش موجود است. ملاک كذب هم اغراء است. یعنی انسان را گول بزند. و هي الاغراء موجودة فيها و هو ممنوع، لكن شیخ این را قبول نمی کند. لان الكذب محرم لا لمجرد الاغراء، بعنوانه حرام است، می خواهد توش اغراء باشد یا نباشد.

عرض كنم كه این ملاک هم كه ایشان در اینجا فرمود، این هم خیلی روشن نیست. به عبارت دیگر در حقیقت باید اینجا آن نکته فنی را این بگیرد نه اینکه مجرد اغراء حرام است یا نه، حالا كه ایشان می گوید ممنوع. اما نکته فنی این است كه در اینجا در حقیقت اغراء نیست؛ چون یک كلامی را گفته با آن مقدماتی كه در ذهن خودش است، راست است دروغ كه نیست. آنجا لیس ها هنا لیس ها هنا. آنچه كه در اینجا هست این است كه مخاطب لیس ها هنا را خانه فهمیده است. آنچه كه الان مهم است در اینجا همین طور كه مرحوم آقای ایروانی اشكال کرده به ایشان، آن این است كه آیا غیر از حالا حالت اغراء، ازاله اشتباه مخاطب هم جزو وظایف متكلم است؟ دقت بکنید.

س: بعد از اینکه ایجادش كرد

ج: بعد از اینکه كلامی را گفت، كه خودش باطل نیست، روشن شد چه می خواهم عرض كنم؟ آیا این هم جزو شؤون متكلم است؟

س: با کلام این به اشتباه، یعنی به اشتباه انداخته مخاطب را

ج: نه،

س: قصدش هم همین بوده

ج: قصدش هم همین باشد

س: گفته که این جور بشود

ج: بشود، این ازاله اشتباه هم که او مثلاً ظاهر یک چیز فهمیده، آیا این هم جزو شؤون متکلم است؟ یکی از وظایف متکلم این است

که ازاله اشتباه بکند، این مشکل کارش

س: اشتباه بیاندازد یا نیاندازد

ج: نه ببینید، اغراء به این معنا که او را دروغ گفته که نگفته، مفروض این است که دروغ نگفته

س: اغراء که کرده

ج: نه اغراء

س: یعنی بگوئیم یک محرمی هست به نام کذب، یک محرمی هست به نام اغراء مومن، اصلاً گولش زده، این خودش عنوانی نیست؟

ج: اغراء نزده، نه، ببینید، آن که شده یک لفظی را به کار برده که او یک چیز فهمیده، این لفظ قابل چیز دیگر هم هست.

س: خب در این تعمد داشته دیگر

ج: داشته باشد

س: می خواسته این جوری بهفمد آن طرف

ج: اشکال ندارد. اما کلام گفت انا لنقول الکلمه و لنا منها سبعون مخرجا، روایت دارد. و تعجب است که مرحوم شیخ اینجا متعرض

کلمات ائمه (ع) هم شده لکن این روایت را نیاورده است.

خیلی خب حالا چون این بحث را بناست که بعد در مقام تحقیق بگوییم من فقط اشارات رد می کنم، می رویم همین جور جلو عبارتش

را.

و ذکر بعض الافاضل ان المعتبر فی اتصاف الخبر بالصدق والكذب هو ما يفهم من ظاهر الکلام؛ معیار در مطابقت و غیر مطابقت با مدلول استعمالی است. لا ما هو المراد منه؛ نه آن که مراد از کلام است. فلو قال رأيت حمارا و اراد من البليد من دون نصب قرينه، فهو متصف بالكذب، و ان لم يكن المراد؛ مراد او مخالف با واقع نبود. البته هم مرحوم صاحب قوانین، این عبارت صاحب قوانین است، هم عبارت صاحب قوانین، بعد شیخ، و بعد هم مرحوم آقای ابروانی با ایشان بحث و مناقشه کردند که آیا معیار در مطابقت و لا مطابقت همان مستعمل فیه است یا مراد است.

ما این را در همان بحث گذشته هم یک توضیحی عرض کردیم. درست است این آقایان معیار را به مراد یا مستعمل فیه گرفتند. صحیح ترش همان است که ما عرض کردیم. و آن اینکه معیار در حجیت ظهور چیست اصولا. معیار در نکته اینکه می گویند ظاهر کلام حجت است چیست. شیخ قدس الله نفسه که اینجا ما دنبال همین ایشان اشکال می کنیم، در حقیقت شیخ می خواهد بگوید معیار این است که وجه حجیت ظهور مفید ظن است به مراد متکلم. ظاهر حجت است و لذا این ظن حجت است.

اگر ذهن مبارکتان باشد کارا در بحث اصول گفتیم شیخ بعد از اینکه اصل اولی قرار داد عدم حجیت ظن، پنج تا ظن را خارج کرد. مرحوم شیخ در رسائل پنج تا ظن را خارج کرد. یکی ظن ناشی از ظهور. این نکته اش چیست؟ اینجا هم دارد، شیخ اینجا این جور عبارت دارد، آنجا من جور دیگری گفتم. کسانی که می گویند ظهور به خاطر حجیت ظن است، اینها می گویند چون ظن به مراد داریم، کشف از مراد می کنیم. اما اگر گفتیم نه اعتبار به ظهور نیست، در مقابل ایشان، ایشان گفته مستعمل فیه. ما مستعمل فیه را برداشتیم به جایش گذاشتیم میثاق عقلایی. تعبیر را عوض کردیم. این یک میثاق عقلایی است. گفت اگر دیدم یعنی دیدم، الاغ یعنی الاغ، هر کدام جای خودش. دقت بکنید. حالا ایشان تعبیر کرده به مستعمل فیه. شما به جای مستعمل فیه بگویید آن معنای لغوی لفظ. یا بگویید آن که میثاق عقلایی است چه در مفردات چه در ترکیبات. آن میثاق عقلایی اعتبار است. دیگر آنجا ظن نیست و قطع است. لذا خروج ظن به ظهور، اصالت حجیت ظهور که مرحوم شیخ آوردند، آن را به عنوان اینکه جزو ظنون است ولیکن بالدلیل خارج شده است. خبر واحد را دارند، اجماع را دارند، شهرت فتوایی را دارند و حجیت ظهور هم، پنج تا ظن را مرحوم شیخ از تحت عنوان اصاله الحرمة العمل بالظن خارج کردند.

اینجا روشن شد چه شد؟ ان الاعتبار بالصدق ما يفهم بالظاهر الكلام که ما اسمش را گذاشتیم میثاق عقلایی. عرض کردم مرحوم آقا ضیاء هم مبنایشان همین است. نه اینکه ما دنبال مراد هستیم، و این خبر و این ظاهر، کاشف از مراد است. کشفش هم ظنی است. این ظن هم حجت است. روشن شد مقدمات؟

لا ما هو المراد منه، عرض کردم اینجا اگر حاشیه ایروانی را هم نگاه کنید، ایشان چسبیده به مطابقت و لا مطابقت با ظاهر یا با مراد، با مستعمل فيه. این را ما به لغت دیگری معنا کردیم. زمان می گویند عوض که می شود اصطلاحات را عوض می کند.

بعد مرحوم شیخ می گوید فان اراد اتصاف الخبر فی الواقع فقد تقدم انه دائر مدار موافقة مراد المخبر، شیخ دنبال کسانی است که دنبال مراد هستند. راست است این مبنا راست است. می گویم متأسفانه خود ایشان توضیح کافی ندادند. توضیحش همین است که من عرض کردم.

ایشان لذا وجه حجیت ظهور را ظن به مراد می گیرند.

س: مراد یعنی مراد جدی؟

ج: مراد جدی.

این کاشفیت دارد، طریقت دارد، طریقتش البته ظنی است. این ظن بالخصوص حجت است عند العقلاء. اصلاً من عرض کردم این طور که بحث هایی که امروزه مطرح می شود در حجیت ظواهر، ما اگر بنا بشود حجیت ظواهر را کنار بگذاریم، نفی حجیت ظواهر در مثل اصول، مثل نفی وجود در فلسفه است و سوفسطایی شدن. حجیت ظواهر زیربنای کل اصول است. یعنی کل لغت و فقه و اصول و کلام و محاوره و عرف اگر حجیت را کنار بزنیم مثل آن می شود.

فان اراد اتصاف الخبر فی الواقع فقد تقدم انه دائر المدار موافقة مراد مخبر و مخالفته، موافقة و مخالفته للواقع، لانه معنى الخبر و المقصود منه، دون ظاهره الذى لم يقصد. شیخ نظر مبارکشان به این است و لذا این بحث ایشان منسجم است با همان بحثی که در رسائل گفتند. و لذا وجه حجیت ظهور را ظن به مراد، یعنی مراد را فرض کردند، این ظاهر کلام طریق ماست به مراد. لکن این طریقت ظنی است، قطعی نیست.

و ان اراد اتصافه عند الواصف، فهو حق، لکن مع جهله بارادة خلاف الظاهر، اگر جاهل باشد.

.....
لکن توصیفه حیثند، این که ایشان وصفش می کنند، ظاهرا توصیفه بالصدق؛ باعتقاد، ظاهرا توصیفه اسم باشد به اعتقاد خبر باشد، یا حالا باعتبار بوده نمی دانم حالا این عبارت شیخ هم خیلی روشن نیست. ان هذا هو مراد المخبر ومقصوده فی رجع الامر الی اناطة الاتصاف؛ نه این مطلبی را که ایشان از کلام محقق فهمیدند انصافا درست نیست. فی رجع الامر الی اناطة الاتصاف، اتصاف مرادش اتصاف به صدق و کذب است. اناطة معلق بودن است. یعنی اتصاف به صدق و کذب متوقف است بر مراد متکلم.

و ان كان الطريق الیه اعتقاد المخاطب؛ یعنی هدف مراد است. من فکر نمی کنم مراد قوانین این باشد. آن که من از عبارات قوانین می فهمم، این که قوانین می خواهد بگوید که همان میثاق عقلایی، مکتب میثاق عقلایی. نه حجیت ظن به مراد، کاشفیت از مراد، کاشفیت ظنی از مراد.

س: چه شباهتی به میثاق دارد حاج آقا؟

ج: میثاق عقلایی می گوید ما کاری به مراد نداریم. من، من است، آب، آب است، می خواهم یعنی می خواهم. یعنی دیگر اینکه حالا مراد او چیست، من به آن مراد تا چند درجه رسیدم، به این ما کاری نداریم. یک میثاق عقلایی است، کتاب یعنی این. حالا گفت کتاب بیاور، مرادش کتاب لمعه نیست. خب این یک چیزی غیر از میثاق عقلایی است. می شود اراده کرد مشکل ندارد لفظ است، لکن ما یک میثاق عقلایی داریم. لذا در این میثاق عقلایی دنبال مراد نمی رود. خوب روشن شد؟

کسی که دنبال مراد می رود، حجیت ظهور را ظنی می داند، چون کاشفیتش ظنی است. اما کسانی که دنبال میثاق عقلایی می روند، حجیت ظهور را قطعی می دانند نه ظنی. چون یک قرارداد عقلایی است. کتاب یعنی کتاب، بیاور یعنی بیاور، آب یعنی آب، هر کدام معنای خودش را دارد. و همچنان که میثاق عقلایی در مفردات هست که کتاب، آب، در جمله هم هست. زید خواب است، زید می خوابد، هر کدام یک معنای خودش را دارد. یک میثاق عقلایی است. این طور نیست که من دنبال مراد متکلم بگردم. و آیا من ظن به مراد پیدا می کنم یا قطع به مراد. بحث مراد نیست.

من فکر می کنم مراد مرحوم، حالا چرا مرحوم شیخ هم چون به نظر من مرحوم شیخ در ذهن مبارکشان مسلم بوده که وجه حجیت ظهور از باب کاشفیت است، شاید این طور فهمیده است. من به نظر من کلام مرحوم محقق قمی این است؛ المعتبر فی اتصاف، ببینید یک بار دیگر برایتان می خوانم، بالصدق و الکذب هو ما يفهم من ظاهر الکلام؛ دقت بکنید. هو ما يفهم من ظاهر الکلام، لا ما هو المراد منه؛ من این جور می فهمم از این، حالا شیخ اشکال می کند، می گوید فی رجع الامر الی اناطة الاتصاف، نه اصلا او نمی خواهد دنبال مراد برود. ایشان

می گوید اناطه بکند، متوقف بشود اتصاف به صدق و کذب به مراد متکلم. نه اصلا نمی خواهد مراد را بگوید. خوب دقت بکنید. من به ذهن من این است که محقق قمی دنبال مراد نیست اصلا. دنبال مراد استعمالی است نه مراد جدی. ما يفهم من ظاهر الکلام، نه اینکه مراد آن چیست. و لذا به ذهن من این طور می آید که این توجیه را که ایشان برای کلام محقق قمی فرمودند فی غیر محل است. چون فقط فعلا اشاره کردیم تفصیلش بعد.

و این مطلبی را هم که مرحوم ایروانی زیاد اینجا دارد که آیا مراد در صدق و کذب مراد است یا ظاهر کلام، مستعمل فیه؟ این هم درست نیست. نکته فنی آن است که عرض کردیم.

و عرض کردیم این نکته فنی را در بحث های حجیت ظواهر، از مرحوم آقا ضیاء نقل کردیم. خواندیم هم شاید عبارت ایشان را حالا دقیقا یادم نیست خواندیم یا نخواندیم. آقا ضیاء این جور تفسیر کرده و این حرف درست است، حرف آقا ضیاء درست است.

و ما تعبیر دیگری کردیم، آیا حجیت ظواهر از باب کشف مراد است یا از باب میثاق عقلایی است؟ ما دنبال مراد نیستیم، کار به مراد نداریم. گفت آب بیاور، ما هم آب می آوریم. می گوید نه آقا مراد من از آب کتاب مثلا کتاب رسائل شیخ بود. خب این چه قرینه ای است
س: خب میثاق عقلایی این است که وقتی فرمودید مولای من اینجا نیست، میثاق عقلایی می فهمد

سس: توریه کلامی رود زیر سوال دیگر چون میثاق عقلایی اینجا نیست، در این فضا یعنی خانه نیست، میثاق عقلا به هم می ریزد دیگر،
عقلا میثاق این است که وقتی از خانه پرسید از خانه جواب بدهد.

ج: نه، لفظ در همین میثاق عقلایی، حالا بگذارید برای بعد دیگر.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین